

مجلس هفتم

فلسفه دعا و شرایط استجابت (۱)

طهران، مسجد قائم، شب ۱۹ رمضان المبارک سال ۱۳۹۷ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ، خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ،

حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِئِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^١

از چیزهایی که دارای هیچ شک و تردیدی نیست، دعا است. دعا عبادت است، و روح دین عبادت است، و روح عبادت هم دعا است.^٢ دعا اتصال قلب شخص دعا کننده به مبدأ اعلیٰ و تقاضا کردن از او برای منویات و حاجات خود است.

در این آیه می فرماید:

«زمانی که بندگان من از من سؤالی کنند و چیزی درخواست کنند، من به آنها نزدیکم و خواست و تقاضای دعا کننده را برمی آورم؛ بنابراین اگر به من متوجه بشوند و از من چیزی بخواهند، من به آنها می دهم؛ و باید

ایمانشان به من زیاد باشد، و این راه رشد و راه سعادت است.»

در اخبار ائمه علیهم السلام مطالب بسیاری راجع به دعا داریم، و تمام این مطالب بر یک محور دور می زند و آن محور «خلوص» است؛ یعنی اگر شخص دعا کننده کاری کند که قلبش در حال دعا کردن پاک باشد و از صمیم قلب دعا کند و غلّ و غشی در قلبش نباشد، این دعا

^١ سوره بقره (٢) آیه ١٨٦.

^٢ الدعوات، رواندی، ص ١٨ و ١٩.

مستجاب می شود.^۱

شرایط استجاب دعا

مجموع شرایطی که برای استجاب دعا در روایات ذکر شده است و یک وقت هم که من استقصاء کرده بودم، به بیست و چهار شرط رسیده بود، اجمالاً این است:

یکی از آن شرایط این است که انسان با وضو باشد.^۲

یکی از آن شرایط این است که انسان رو به قبله بنشیند.^۳

یکی از آن شرایط این است که انسان روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا کند،^۴ یا سه روز روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا کند.^۵

یکی از شرایط این است که در اوّل دعا و آخر دعا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد؛ زیرا صلوات دعا است و خداوند علیّ اعلیٰ این دعا را مسلماً مستجاب می کند؛ چون درخواست درود و تحیت به بهترین افراد عالم است، و خداوند خجالت می کشد که اوّل دعا و آخر دعا را که صلوات است مستجاب نکند، ولی بین این دعا را مستجاب نکند و او را رها کند.^۶ یکی از شرایط دعا این است که انسان در اوقات خوش دعا کند؛ مثل شب جمعه، روز جمعه، ایام متبرکه و لیالی متبرکه که اثرش بیشتر است.^۷

یکی از شرایط این است که در مکان های مبارک و مقدّس، مثل مکه، مدینه، مسجد کوفه، حرم های ائمه علیهم السلام و مساجد دعا کند؛ اینها مکان های مقدّس است و دعا در اینجاها مستجاب تر است.^۸

یکی از شرایط دعا این است که انسان در بین جماعت دعا کند؛ یک نفر دعا کند و همه آمین بگویند. خدا چنین دعایی را که مؤمنین کنار همدیگر جمع بشوند و یک دل با همدیگر مطلبی را از پروردگار تقاضا کنند و بخواهند، خیلی دوست دارد و این دعا به اجابت خیلی نزدیک تر

^۱ رجوع شود به *عده اللّاعی*، ص ۱۶ - ۴۳؛ *فلاح السائل*، ص ۲۷ - ۲۹؛ *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۵۴.

^۲ *الکافی*، ج ۳، ص ۴۷۸.

^۳ همان، ج ۲، ص ۴۸۱.

^۴ همان، ج ۳، ص ۴۷۹.

^۵ همان، ص ۴۷۷.

^۶ همان، ج ۲، ص ۴۹۴.

^۷ *الکافی*، ج ۲، ص ۴۷۸؛ ج ۳، ص ۴۱۴؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۴۲۰؛ *عده اللّاعی*، ص ۴۷ و ۴۸؛ *معانی الأخبار*، ص ۳۹۹.

^۸ *عده اللّاعی*، ص ۵۷؛ *مصباح الزائر*، ص ۴۶۸ - ۴۷۲.

است.^۱

یکی از شرایط دعا این است که انسان در حال دعا گریه کند؛ خدا گریه بنده خود را دوست دارد^۲ و حتی در روایات داریم: «اگر نمی‌توانید گریه کنید، حال حزن و تباکی به خود بگیرید.»^۳ چون خدا می‌فرماید:

أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قَلْبُؤُهُمْ؛^۴ «جای من آن دل شکسته است.»

دلی که دارای استکبار و منیت باشد جای خدا نیست؛ و چون جای خدا نیست نباید از آن دل توقع دعای مستجاب داشت.^۵ یکی دیگر از شرایط دعا، در آنجایی که جمعیتی است و آمین می‌گویند، بلند دعا کردن است؛ و در آنجایی که کسی نیست، آهسته دعا کردن است.^۶ لذا دعا در روایات هم به عنوان مناجات و آهسته صحبت کردن و تقاضا کردن آمده است، و هم به عنوان ندا: ﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ﴾^۷ آمده است.^۸

یکی از شرایط دعا این است که انسان قلب خود را از کینه برادران مسلمان پاک کند. اگر غلّ و غشی نسبت به کسی دارد آن را پاک کند؛ و درحالی که می‌خواهد دعا کند کدورتی از برادران مؤمن و از اقوام و دوستان در دل او نباشد، و امر را به خدا واگذار کند.

از شرایط دیگر دعا این است که اگر کسی از انسان طلبی دارد و بر گردن انسان دینی است، انسان حقوق مردم را بدهد و اداء کند و بعد دعا کند؛ و اگر نمی‌تواند، لا اقل از طرف استرضاء کند و مهلت بگیرد تا زمانی که می‌تواند بدهد؛ و اگر دسترسی به استرضاء هم ندارد، تصمیم بگیرد بر اینکه در اوّل وهله امکان حقّ دیگری را بدهد.^۹

یکی از شرایط دعا توسّل پیدا کردن به قلوب طاهره است؛ یعنی به دل‌های پاک، مثل پیغمبر، مثل امام و مثل اولیای خدا؛ لذا دعا بر سر قبور علما مستجاب است. در روایت داریم: «در حرم‌های

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۴۸۷.

^۲ همان، ص ۳۲۹ و ۴۷۴ و ۴۷۸ و ۴۸۲؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۸؛ تحف العقول، ص ۴۹۰؛ عاثة اللّاعی، ص ۱۶۹؛
إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۳.

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۴۸۳ و ۴۸۴؛ عاثة اللّاعی، ص ۱۷۳.

^۴ منية المرید، ص ۱۲۳.

^۵ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۴.

^۶ همان، ص ۴۷۶؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۶۶.

^۷ سوره مریم (۱۹) آیه ۳؛ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۳ و ۸۹؛ سوره ص (۳۸) آیه ۴۱.

^۸ الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸؛ عاثة اللّاعی، ص ۱۷۸ و ۲۱۸.

^۹ عاثة اللّاعی، ص ۱۴۱؛ مجموعه وزّام، ج ۱، ص ۵۵.

مطهره دعا مستجاب است.^۱ چون در آنجا انسان به قلب امام توجه پیدا می کند و قلب امام خیلی وسیع است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۲ «آن کلمه طیبه است که تمام شاخه هایش

آسمان را گرفته است، و آسمان رحمت از هر نقطه به آن دل متصل است.»
و وقتی که انسان مطلبی را از پروردگار تقاضا کرد و امام را شفیع قرار داد، خداوند علیّ اعلیٰ به انسان می دهد.

شفیع قرار دادن پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام جهت استجاب دعا

نمازی را که امروز برای نماز حاجت ذکر کردیم،^۳ که عبد الرحیم قصیر خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد:

من دعایی اختراع کردم! حضرت فرمودند: «دَعْنِي مِنَ اخْتِرَاعِكَ!» «اختراعت را کنار بگذار، من را با اختراع تو چه کار؟!» وقتی می خواهی دعا کنی به پیغمبر رحمت متوسّل شو، دو رکعت نماز (به همان کیفیتی که ذکر شد) بخوان و بعد بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ! يَا مُحَمَّدُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ إِلَى اللَّهِ!»^۴

این جمله خیلی معنا دارد! یعنی بگو: پروردگارا، من از تو تقاضا می کنم به برکت پیغمبرت، به شفاعت پیغمبرت، به توسّل پیغمبرت! بعد بگو: ای پیغمبر، ای نبی خدا، ای رسول خدا! من از تو سؤال می کنم، ولیکن تو را واسطه برای سؤال از خدا قرار می دهم! خلاصه، مسؤل خدا است، ولیکن انسان خدا را از راه نفس پیغمبر می خواند؛ و این خیلی مهم است! خیلی خیلی مهم است! بیشتر دعاهایی که مستجاب می شود بر این اساس است که انسان یک ولی خدا را که قلبش پاک است، بین خود و بین خدا شفیع قرار می دهد و خداوند علیّ اعلیٰ از آن ناحیه، نظر تلطّف می کند.

سیّد بن طاووس زیارتی را که انسان در حرم های مطهره می خواند روایت می کند و بعد از آن، جملاتی می گوید که مفادش این است:

در بالای سر قرار بگیر و بگو: خدایا اگر من بهتر و پاک تر از این امام سراغ داشتم، او را به سوی

^۱ عتّة الدّاعی، ص ۵۷.

^۲ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۴ و ۲۵.

^۳ رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

^۴ برگرفته از الکافی، ج ۳، ص ۴۷۷؛ ج ۲، ص ۵۵۲.

تو شفیع قرار می‌دادم! و حالا این امام را شفیع قرار داده‌ام؛ زیرا دلی پاک‌تر و بنده‌ای مقرب‌تر از او سراغ ندارم!

بعد سرت را به ضریح بگذار و بگو:

پروردگارا، من برای عرض حاجت به‌سوی تو از راه دور آمده‌ام، و این امام را بین خود و بین تو واسطه قرار دادم! **إِذْ كَانَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْكَ بِالْجَمِيلِ تُشِيرُ**^۱ و دعا مستجاب می‌شود.^۲

مهیا بودن شرایط استجاب دعا در شب‌های قدر

اینها از شرایط دعا است،^۳ و بسیاری از این شرایطی که گفتیم، امشب در ما جمع است: اولاً: همه وضو داریم؛ ثانیاً: روزه گرفته‌ایم، و این روزهای ماه رمضان که ما روزه گرفته‌ایم برای خدا روزه گرفته‌ایم، نه برای غیر خدا؛ ایضاً عوض دو رکعت نماز، بیشتر نماز خوانده‌ایم؛ زمان هم زمان خیلی خوبی است، شب قدر است که از شب‌های بسیار ممتاز در بین تمام سال است؛ مکان هم مکان شریفی است، مسجد خانه خدا است و خدا ما را به این خانه خود دعوت کرده است و ما هم ملتزمیم، و بر عهده او است که دعای میهمانان خود را اجابت کند و تقاضای آنان را بدهد؛ و دیگر اینکه همه با همدیگر در این درخواست و دعا اجتماع کرده‌ایم، و بنابراین دل‌ها به یکدیگر پیوند می‌خورد و برای جلب رحمت پروردگار خیلی مؤثر است.

از اینها گذشته، اگر کسی دینی و یا حقی بر گردن انسان دارد، انسان الآن تصمیم بگیرد که آن حق را ادا کند؛ و اگر کینه‌ای از برادران مؤمن در دل انسان است انسان به خدا واگذار کند، خدا خیلی بهتر می‌تواند از عهده بر بیاید. ما نه این قدر عمر داریم و نه حال و مجال داریم که دل‌های خود را از کینه‌های برادران مسلمان پر کنیم؛ چون آن کینه ما را سنگین و خسته می‌کند و از کار می‌اندازد، پس به خدا واگذار می‌کنیم و خدا خودش می‌داند. چرا ما خودمان را سنگین کنیم؟! خدا بهترین منتقم است! پس الآن تمام این دل‌ها را از هر کینه‌ای که هست پاک کنیم تا دعایی که می‌خواهیم بکنیم، مستجاب شود.

حکمت توسل و طلب شفاعت از امیرالمؤمنین

^۱ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۵۸، تعلیقه:

«زیرا دل‌های ما همگی تو را به کردار جمیل و زیبا می‌شناسند (و به رحمت و عطوفت نسبت به بندگان اشارت می‌نمایند).»

^۲ مصباح الزائر، ص ۴۶۸ - ۴۷۲.

^۳ جهت اطلاع بیشتر از شرایط بیست‌وپنج‌گانه استجاب دعا رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۲، نور ملکوت دعا، مجلس ۹، ص ۳۵۱ - ۴۱۲.

از طرف دیگر، امیرالمؤمنین را شفیع قرار می‌دهیم؛ چون امیرالمؤمنین قلب است، ولی خدا است، وصی پیغمبر آخر زمان است، نفسش خیلی واسع است و ولایتش خیلی قوی است. این منصبی که به امیرالمؤمنین داده شده است منصب تشریفاتی نیست، پروردگار یک خاصه در آن وجود مقدس قرار داده است که آن خاصه تحمّل این علوم کثیر و این قدرت‌های کثیر را می‌کند. تمام ابتلائاتی که به هر پیغمبری داده شده است به امیرالمؤمنین داده شده است؛ چون تمام ابتلائات پیغمبران به پیغمبر آخرالزمان داده شده است، و ابتلائات پیغمبر به امیرالمؤمنین داده شده است. از طرفی، تمام معجزاتی که به دست انبیا صورت گرفته است، به دست پیغمبر صورت گرفته است و بعد به دست امیرالمؤمنین؛ یعنی به موازات ابتلائات، معجزات و کرامات داده شده است. این ناشی از آن خاصیت و خصوصیت در آن نفس مقدس است که در اثر ارتباط با پروردگار و تقرب و فنای در ذات او، ولایتش تا این حد گسترش پیدا کرده است، و روحش از نقطه نظر ولایت تکوینی و تشریحی بر تمام موجودات عوالم استیلاء دارد.

بزرگان اهل تسنن، در احوالات امیرالمؤمنین نوشته‌اند:

از جمله اخباری که آن حضرت راجع به غیب می‌دادند، اخبار راجع به شهادت خود در چندین مورد بود؛ که جای اشکال نیست.

و بعد می‌گویند:

از عجایبی که از امیرالمؤمنین علیه السلام سر زد این است که بعد از شهادت آن حضرت، هر سنگی که در بیت المقدس از زمین برداشتند، در زیر آن خون تازه بود! بیت المقدس یک مکان خیلی خیلی شریف است! بعد از مکه مکرمه و حرم مطهر حضرت رسول، شریف‌ترین مکان بیت المقدس است.

این روایت را تنها شیعه‌ها نمی‌گویند؛^۱ سنی‌ها هم نقل می‌کنند!^۲ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه داستان‌هایی دارد.^۳

چرا خون جاری می‌شود؟ برای اینکه روح او بر تمام ارواح، حتی ارواح جمادات استیلاء پیدا کرده است. حالا اگر انسان به این روح متصل بشود و او را پیش خدا شفیع قرار بدهد، این روح نمی‌تواند برای انسان کار بکند!؟

میشم تمّار می‌گوید:

یک شب با امیرالمؤمنین علیه السلام از کوفه خارج شدیم، آن حضرت در مسجد جعفی آمدند،

^۱ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۴۴۷؛ الإختصاص، ص ۱۴۶.

^۲ المستدرک، حاکم نیسابوری، ج ۳، ص ۱۴۴؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۸۸؛ نظم در السّمطین، ص ۱۴۸.

^۳ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱۳ - ۱۲۶.

چهار رکعت نماز خواندند و بعد دست به دعا برداشتند:

«إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ، وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَرَفْتُكَ؟! حُبُّكَ فِي قَلْبِي مَكِينٌ!»
- تا آخر دعا.

بعد حضرت از مسجد بیرون آمدند و من هم به دنبال آن حضرت بودم، تا در میان بیابان تاریک و نخلستان‌های کوفه آمدند، و من هم با آن حضرت می‌آمدم، حضرت گفتند: «ای میثم، دیگر بایست!» یک خطی جلوی من کشیدند و گفتند: «از اینجا دیگر تجاوز نکن؛ مأذون نیستی!» من هم همان‌جا ایستادم و حضرت جلو رفتند و رفتند تا به اندازه‌ای که دیگر به چشم دیده نمی‌شدند و حسّی و اثری از آن حضرت نبود، مدّت‌ها گذشت و هیچ خبری نبود!
من خیلی وحشت کردم، گفتم: مولای من امیرالمؤمنین در میان این بیابان رفت، در این شهری که پر از دشمن است، خوارج تشنه خون آن حضرت

هستند؛ اگر الآن آن حضرت را در میان این بیابان و نخلستان بگیرند و شهید کنند، چه کسی خبر پیدا می‌کند؟! من چرا اینجا ایستاده‌ام؟! همین‌طور با خود مردّد بودم که بروم یا نروم؟! اگر بروم مولا اجازه نداده است، و اگر نروم چگونه طاقت بیاورم؟! بالأخره رفتم. مسیری بسیار طولانی طی کردم، دیدم که آن حضرت سر در چاهی کرده است و مشغول صحبت کردن است.
آن حضرت تا احساس کرد که صدای پایی است، فرمود: «کیستی؟»
عرض کردم: من میثم هستم.

فرمود: «چرا آمدی؟! مگر من نگفتم نیا؟»
گفتم: ای مولای من! نخواستم مخالفت کنم، ولی طاقت نیاوردم! دیدم که من زنده باشم و شما را در میان این بیابان خطرناک تنها بگذارم! طاقت نیاوردم.
حضرت فرمودند: «چیزی از صحبت‌های من شنیدی؟»
عرض کردم: نه، فقط لحن صحبت به گوش من می‌خورد، ولی چیزی درک نکردم.
حضرت فرمودند:

و فِي الصِّدْرِ لِبَانَاتٍ *** إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي
نَكَتُ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ *** وَ أَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّي
فَمَهْمَا تَنَبَّتُ الْأَرْضُ *** فَذَاكَ النَّبْتُ مِنْ بَدْرِي

«۱. در دل من به اندازه‌ای مطالب و اسرار است که بعضی اوقات مرا خسته و سنگین می‌کند و کسی را پیدا نمی‌کنم که با او راز بگویم و آن اسرار را به او بسپارم، ولیکن آدم باید این اسرار را تحمل کند!»

۲. در میان بیابان می آیم و با دست، خاک را عقب می‌زنم و اسرار خودم را در خاک پنهان می‌کنم، و رویش را با خاک می‌پوشانم.

۳. تا بعداً گیاهانی که از این زمین درمی‌آید با اسرار امیرالمؤمنین توأم باشد و عالم کون آن اسرار را از یاد نبرد، و آن زندگی و حیات را نگاه دارد.^۱ این است معنای ولایت! پس ما که الآن سر سفره امیرالمؤمنین نشسته‌ایم، این ایمانی که داریم، این قرآنی که داریم، این حیاتی که داریم، همه در اثر همان مجاهدات و در اثر همان ولایت کلّیه است که ارواح ما گرفته است و بر آنفس ما مستولی شده است و برزخ و مثال ما با آن حضرت اتصال پیدا کرده است. الحمدلله ما مؤمنیم و مشرف به دین اسلام هستیم و قرآن را کتاب خود قرار داده‌ایم، و امیدواریم که دعای ما هم به برکت ولایت آن حضرت مستجاب بشود.

نمونه‌ای از کرامات حضرت علی

تمام شیعیان نوشته‌اند، و از طریق اهل تسنن من از خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد دیدم که:

وقتی حضرت برای جنگ صفین حرکت می‌کردند، از جله که خارج شدند و از انبار به طرف صفین می‌رفتند، جماعت لشگر مبتلا به تشنگی شد و آب در میان بیابان نبود. خدمت امیرالمؤمنین آمدند و عرض کردند که همه لشگر تشنه هستند ولی آب نداریم. حضرت فرمودند: «مقداری برویم!» مقداری جلو آمدند، حضرت گفتند: «زمین را بکنید!» زمین را کردند و خاک را کنار ریختند، حضرت فرمود: «باز بکنید!» کردند تا به سنگی رسیدند، آنچه کردند نتوانستند سنگ را بکنند؛ سنگ خیلی سنگ قطوری بود! امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و خود با همان معول و کلنگ به سنگ زدند و آن سنگ قطور شکافته شد و آب از زیر سنگ بالا زد به طوری که آب تا روی زمین آمد و تمام لشگر آب برداشتند و مشک‌ها را پر کردند و مواشی و چهار پایان را آب دادند و حرکت کردند.

در تاریخ بغداد می‌نویسد:

مردم قبل از اینکه از این آب بخورند سه دسته شدند: یک دسته از دور خیال کردند که در بیابان آب است، از آن طرف رفتند که آب بیاورند، ولی آب نبود و سراب بود؛ یک دسته به طرف شط رفتند تا چندین فرسخ راه طی کنند و به شط برسند؛ جماعتی هم با امیرالمؤمنین بودند که من جمله راوی این روایت، ابوسعید عقیصا است که می‌گوید:

«من این معجزه را به دست امیرالمؤمنین دیدم و آب خوردیم و برداشتیم و رفتیم. چندین فرسخ

^۱المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۱۴۹ - ۱۵۳.

که جلو رفتیم باز آب نایاب شد، حضرت امیرالمؤمنین با لشگر می‌رفتند، من و جماعتی از لشگریان با خود گفتیم که به همان چاه برگردیم و باز آب برداریم و مشک‌های خود را پر کنیم و با خود بیاوریم. در همان نقطه آمدیم، نزدیک دیر راهبی بود. هرچه گشتیم دیدیم که آب نیست! خیلی متعجب شدیم! در آن دیر رفتیم و از آن شخص نصرانی مذهب که در دیر بود پرسیدیم که این آبی که اینجا بود چه شد؟ گفت: «آب چیست؟» گفتیم: آب! ما آب خوردیم! امیرالمؤمنین دستور داد اینجا را حفر کردند، و سنگ را شکافتند و آب بالا آمد! گفت: «ابداً اینجا آبی نیست! من سالیان دراز است که در اینجا زندگی می‌کنم و اینجا آبی نیست!»

گفتیم: در فلان نقطه! راهب گفت: «چه کسی کلنگ زد؟» ما معرفی کردیم؛ گفت: «از این چاه خبری ندارد الا پیغمبر یا وصی پیغمبر! و هیچ کس نمی‌تواند او را کشف کند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر! این شخصی که همراه شما است یا پیغمبر است و یا وصی پیغمبر، و اگر خودش بیاید می‌تواند کشف کند و الا هیچ کس از آن خبر ندارد.»^۱

حالا این آبی از آب‌های مادی است؛ اما آب ولایت و نفعات قدسیه و ریزش باران رحمت از عوالم غیب توسط قلب آن حضرت بر تمام عوالم امکان، خودش داستان‌هایی دارد! اینها همه نمونه‌ای از خروار است؛ خلاصه هرچه هست در اینجا است!

امیرالمؤمنین قلب عالم امکان و ولی مطلق کارخانه خدا است! ما هم ادعا می‌کنیم که شیعه آن حضرت هستیم، گرچه در این ادعا قدری زیاده‌روی می‌کنیم، و شیعه بودن شرایط و جهاتی دارد که پیاده شدنش در وجود ما خیلی مشکل است؛ اما امیدواریم که این ادعای مجازی را خداوند به سر حد حقیقت برساند، و این مجاز را قنطره برای حقیقت قرار بدهد! اما آنچه مسلم است اینکه محب هستیم و سفره امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی گسترده است و به تمام محبین خود از آن غذاهای عالم ملکوت در این سفره‌اش می‌دهد و همه را ایشباع و سیر می‌کند. سفره امیرالمؤمنین کوچک نیست و غذا هم در آن محدود نیست؛ او ولی مطلق پروردگار است و تمام آرزاق عالم از ناحیه آن حضرت دارد افاضه می‌شود.

بنابراین ما امشب قلب خود را پاک و آماده کنیم و با شفاعت امیرالمؤمنین، از خدا بنخواهیم که همه گناहانی را که کرده‌ایم بپارزد، و ما را دیگر موقوف به گناه نکند، و ما را در این چند روزه عمر به خود وا مگذارد!

اهمیت طلب عافیت در همه دعاها

در هر چه از خدا می‌خواهیم، عافیت را قید کنیم! عافیت یعنی فلاح و رستگاری. ممکن است

^۱ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۲؛ وقعة صفین، ص ۱۴۵؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۸۱؛ با قدری اختلاف در مصادر.

انسان طول عمر داشته باشد، اما طول عمر برای او عافیت نباشد؛ یا مال زیادی داشته باشد، اما آن مال زیاد موجب گرفتاری و نکبت و ضیق معیشت و تاریکی دل او باشد، بنابراین عافیت نیست؛ یا ممکن است انسان جاه و جلال داشته باشد، ولیکن آن جاه و جلال او را به جهنم بکشد، پس عافیت نیست. عافیت یعنی پاک شدن دل از امراض نفسانیه، و زیاد شدن یقین، و بالأخره در آن ساعتی که انسان می خواهد از دار دنیا برود با لبخند و تبسم و با خوشحالی از دنیا برود، قلبش گرفته نباشد، و جبهه اش رو به دنیا نباشد و رو به آخرت باشد و دنیا را فراموش کرده باشد.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام از میان جمعیتی می گذشتند آن جمعیت باهم بحث داشتند؛ یکی می گفت: «بهترین سالها فلان سال است.» یکی می گفت: «بهترین ماهها ماه رمضان است.» یکی می گفت: «بهترین روزها روز قدر است.» یکی می گفت: «بهترین ساعتها ساعت آخر جمعه و نزدیک غروب است که موقع استجاب دعا است.»
حضرت ایستادند و گوش کردند و فرمودند:

تمام این حرفهایی که می زید خوب است، ولی بهترین روزها و بهترین ساعتها و بهترین سالها آن است که وقتی انسان می خواهد از اینجا حرکت کند و برود، رو سفید باشد، با قلب خوش برود، رویش متوجه آن عالم باشد؛ نه اینکه متوجه این عالم باشد و با قلب منقبض و حسرت زده و ندامت زده از اینجا برود. آن ساعتی از همه ساعتها برای انسان پسندیده تر است که نامه اعمال را به دست انسان بدهند و انسان را به همان عوالم قدس دعوت کنند، نه اینکه در زمین مخلد بماند.^۱

اخبار امیرالمؤمنین از شهادت خود

امشب شب ضربت خوردن آن حضرت است، و واقعاً بر تمام مسلمانها مصیبت بزرگی است.

حضرت در این ماه مبارک در چندین موقع خبر از شهادت خود دادند. یک مرتبه برای حضرت امام حسن و امام حسین و سایر اولاد خود بیان کردند:

یک روز من خدمت پیغمبر بودم و پیغمبر رو به من کرد و فرمود: «یا علی، اَتَعْرِفُ مَنْ أَشَقَى الْأَوْلِيْنَ؟» «آیا می دانی که شقی ترین اولین (شقی ترین همه پیشینیان) چه کسی است؟»
عرض کردم: عاقرُ ناقةٍ ثمود؛ «آن کسی که شتر معصوم حضرت صالح پیغمبر را بی کرد و او را کشت.»

^۱المواعظ العَدَدِيَّة، عینائی، ص ۲۰۹، با قدری اختلاف.

پیغمبر فرمود: «یا علی، اَتَعْرِفُ مَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟» «آیا می‌دانی که شقی‌ترین آخرین (شقی‌ترین همهٔ پسینیان) کیست؟»

عرض کردم: «نمی‌دانم!»

حضرت دست به محاسن من زد و فرمود: «مَنْ يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ!» «آن کسی که محاسن را از خون یافوخ سر (جلوی سر) خضاب می‌کند! او شقی‌ترین افرادی است که در آخرالزمان خواهد آمد!»^۱

«یافوخ» به این مقدمهٔ جلوی سر می‌گویند؛ بچه‌هایی که متولد می‌شوند تا مدتی بعضی جاهای جلوی سرشان نرم است، که به آن در عربی یافوخ می‌گویند.

حضرت در بالای منبر خطبه می‌خواندند، یک مرتبه فرمودند: «امسال شما جمعیت به حج

می‌روید ولی من در میان شما نیستم.»^۲

یک روز به حضرت امام حسن علیه السلام رو کردند و فرمودند: «یا أبامحمد، چند روز از ماه رمضان گذشته است؟» عرض کرد: «پدر جان، سیزده روز.» فرمودند: «یا أباعبدالله، چند روز از ماه رمضان مانده است؟» حضرت سیدالشهدا عرض کرد: «پدر جان، هفده روز.» حضرت دست به محاسن خود کشیدند و فرمودند: «والله نزدیک شده است که آن وعده الهی برسد و این محاسن از خون یافوخ سر آغشته گردد!»^۳

در همین روزها بود که امیرالمؤمنین علیه السلام خوابی دیدند، و آن خواب را برای امام حسن نقل کردند و فرمودند:

در خواب دیدم که جبرائیل در بالای کوه ابو قُبیس (که در مکه است) ایستاده است. دو سنگ از آنجا برداشت و در دو دست خود گرفت و بالای کعبه آمد و این دو سنگ را بالای خانه خدا محکم به هم زد. این دو سنگ خرد شد و هر ذره‌ای از آن در یکی از خانه‌های مکه و خانه‌های مدینه فرود آمد. می‌دانی تعبیرش چیست؟

حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد: پدر جان، نمی‌دانم؛ حضرت فرمودند:

به زودی من شهید خواهم شد و این مصیبت من، عالم را متزلزل می‌کند، و تمام خانه‌های مکه و خانه‌های مدینه به مصیبت من عزادار می‌شوند.^۴

حضرت در این ماه مبارک رمضان یک شب افطار در خانهٔ حضرت امام حسن و یک شب

^۱ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۸، ص ۳۸؛ با قدری اختلاف در مصادر.

^۲ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۴.

^۳ الفضائل، ابن‌شاذان، ص ۱۰۴، با قدری اختلاف.

^۴ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۹، با قدری اختلاف.

در خانه حضرت امام حسین و یک شب در خانه حضرت زینب - که عیال حضرت عبدالله بن جعفر بود - افطار می‌کردند؛ و در روایات متعدّد داریم که حضرت بیش از سه لقمه افطار نمی‌کردند، و وقتی سؤال می‌کردند: چرا؟ می‌فرمود:

نزدیک است که امر الهی برسد و نمی‌خواهم با شکم سیر ارتحال بکنم و به ملاقات خدا بروم!^۱

ذکر شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

در شب نوزدهم در خانه حضرت ام‌کلثوم بود؛ حضرت ام‌کلثوم راوی این حدیث است، می‌فرماید:

پدرم در منزل آمد و چند رکعت نماز (نماز مغرب) خواند. من طَبَقی از غذا برای افطار آن حضرت آماده کرده بودم که در آن طَبَق دو گرده نان جو، ظرفی از شیر و ظرفی از نمک بود. آقا چندین رکعت نماز خواند، بعد به این طبق نگاه کرد و فرمود: «ای دختر جان، در این طبق دو خورش برای من حاضر کرده‌ای؟! مگر نمی‌دانی که من از برادر و پسر عمّم رسول خدا تبعیت می‌کنم؟! ای دختر، دنیا در حلالش حساب است و در حرامش عقاب! هرچه خوراک و پوشاک انسان در دنیا راحت‌تر و لذیذتر باشد، وقوف انسان در پیشگاه الهی در روز قیامت بیشتر طول خواهد کشید!»

حضرت فرمودند: «افطار نمی‌کنم تا یکی را برداری!» من کاسه شیر را برداشتم و حضرت چندین لقمه از آن نان جو با نمک افطار کرد و مشغول به نماز شد.^۲

حضرت امشب زیاد نماز خواند، و برخلاف شب‌های دیگر که وقتی پاسی از شب می‌گذشت از منزل بیرون می‌رفت، امشب هیچ از منزل بیرون نرفت. خیلی مضطرب بود، مثل اینکه منتظر امری بود که برسد. سوره یسّ تلاوت می‌کرد و بعضی اوقات می‌فرمود: «لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»

و گاهی می‌فرمود: «اللّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ؛ "خدایا، مرگ را برای من خجسته و ملاقات خود را برای من مبارک گردان!"»

عرض کردم: پدر جان، امشب حال شما غیر از شب‌های سابق است، این چه قضیه‌ای است؟!

فرمود: «امر خدا نزدیک است که برسد.»

عرض کردم: پدر جان، کدام امر خدا؟

فرمودند: «آن وعده‌ای که پیغمبر خدا به من داده است، در صبح همین شب است و آثار و

^۱الإرشاد، ج ۱، ص ۱۴.

^۲بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

علائمش ظاهر است.»

از اطاق بیرون می آمد و به آسمان نگاه می کرد و می فرمود: «وَاللَّهِ مَا كَذَّبْتُ وَلَا كَذَّبْتُ؛ وَإِنَّهَا اللَّيْلَةُ [الَّتِي وُعِدْتُ بِهَا]!»^۱ «نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است؛ قسم به خدا این همان شبی است که پیغمبر خبر داده است!»

لم یزل قائمًا و راکعًا و ساجدًا؛ «حضرت همین طور یا می ایستاد و نماز می خواند، یا به حال رکوع بود و یا سجده می کرد!» و تلاوت قرآن می کرد، تا نزدیک اذان صبح که ابن نباح، مؤذن آن حضرت اذان داد.

آقا از اطاق پایین آمد، تجدید وضو کرد و برای آمدن به مسجد آماده شد. عرض کردم: پدر جان، حال شما امشب غیر از سایر شبها است، اگر احتمال می دهید که امشب بر شما مصیبتی وارد می شود، اجازه بدهید جُعه (جعده بن هُبیره مخزومی، خواهر زاده حضرت و از مردان بزرگ روزگار، و پسر ام هانی، خواهر امیرالمؤمنین است.) به مسجد برود و نماز بخواند.

آقا فرمود: «مگر از امر پروردگار می توان گریخت؟! قضای الهی است، و من در راه بهشت و سعادت می روم و نمی شود از قضای الهی تخطی کرد!»^۲

همین که آقا می خواست از منزل بیرون بیاید، چند تا مرغابی که در منزل بودند با منقار خود دامان آقا را گرفتند و صدا می کردند و صیحه می زدند؛ خواستند آنها را جدا کنند، حضرت فرمودند: «دَعَوْهُنَّ؛ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحٌ تَتَّبَعُهَا نَوَائِحٌ!»^۳ «اینها را به حال خودشان بگذارید؛ اینها صیحه هایی می زنند، ولیکن به دنبالش در این خانه ها گریه کنندگانی است!»

از منزل بیرون آمدند، قلاب در به کمر بند گرفت و کمر بند آقا باز شد؛ آقا کمر را محکم بست:

أَشَدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ، فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيَا ***

*** [و لَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ، إِذَا حَلَّ بِنَادِيكَ]

و لَا تَغْتَرَّ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُوَافِيكَ ***

*** كَمَا أَضْحَكَكَ الذَّهْرُ، كَذَلِكَ الذَّهْرُ يُبْكِيكَ

«ای علی، کمر خود را برای موت و شهادت محکم ببند! [و از مرگ، جزع و فزع نکن زمانی که در آستان تو فرود آید!]^۳»

^۱الإرشاد، ج ۱، ص ۱۶.

^۲ نسخه بشار: «و لَا تَغْتَرَّ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُوَافِيكَ»

^۳ امام شناسی، ج ۳، ص ۲۳.

و به این روزگار اعتماد نکن، که هرچه دارد غرور و گول است! روزگار یک روز انسان را می‌خنداند و یک روز انسان را به گریه می‌اندازد!»

آقا در مسجد آمد، چراغ‌های مسجد کوفه خاموش بود، بالای مأذنه آمد و اذان داد به طوری که تمام اهل کوفه صدای آن حضرت را شنیدند. از مأذنه پایین آمد و مردم را برای نماز بیدار می‌کرد:

الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ! قوموا عن نومَتِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ! الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ!^۱

خَلُّوا سَبِيلَ الْجَاهِدِ الْمُجَاهِدِ *** [فِي اللَّهِ ذِي الْكُتُبِ وَ ذِي الْمَشَاهِدِ]

فِي اللَّهِ لَا يَعْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ *** وَ يُوَقِّظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ^۲

«برخیزید، برخیزید! موقع نماز است!»

تا اینکه از نزد ابن ملجم گذشت، ابن ملجم با دو نفر دیگر به نام وردان و شیبب برای قتل حضرت در مسجد بودند؛ هر سه شمشیرهای تیز و زهرآلود با خود داشتند، و هم عهد و هم پیمان شده بودند.

حُجْر بن عَدَى که آن شب در مسجد کوفه تا به صبح بیدار، و به عبادت مشغول بود، می‌گوید: نزدیک اذان صبح که شد دیدم اشعث بن قیس می‌گوید: «ای ابن ملجم، اذان صبح نزدیک شد، برخیز! مبادا درنگ کنی و الأبعداً رسوا خواهی شد!»

من تا این کلام را از او شنیدم، قلبم تکان خورد و گفتم: وَيَحْكُ يَا أَعْوَرَ! أ تُرِيدُ قَتْلَ عَلِيٍّ؟! «تو می‌خواهی علی را بکشی?!»

برخاستم و به منزل آمدم تا به امیرالمؤمنین خبر بدهم که اینها امشب قصد سوئی دارند! به مسجد برگشتم و دیدم کار گذشته است و تمام مردم از اطراف و اکناف به مسجد روی آورده‌اند.^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب می‌افتد و خاک‌های محراب را جمع می‌کند و به مغز سر خود می‌گذارد و صدا می‌زند:

فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ! فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ! «قسم به خدای کعبه، فائز شدم و به مقصود رسیدم! (مقصود من این ساعت و این لحظه است!)»

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۸ و ۲۷۶ - ۲۷۹، با قدری اختلاف.

^۲ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۰. ترجمه:

«راه این ساعی و مجاهد در راه خدا را باز کنید! کسی که مرد کتب الهی و میدان‌های جهاد است!

کسی که غیر از خدای یگانه را نمی‌پرستد و مردم را (برای رفتن) به سوی مساجد، بیدار می‌کند!» (محقق)

^۳ العدد القویة، ص ۲۴۰؛ الإیرشاد، ج ۱، ص ۱۹، با قدری اختلاف در مصادر.

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾.^۱

جبرائیل در میان آسمان و زمین ندا می‌کند:

تَهْدَمْتِ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى؛ «قسم به خدا پایه‌های ایمان شکست!»

و انظَمَّتْ أَعْلَامُ التَّقَى؛ «ستاره‌های درخشان تاریک شد!»

و انْفَصَمَتِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى؛ «ریسمان محکم ولایت پاره شد!»

أَيُّهَا النَّاسُ، قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى، قُتِلَ وَصِيُّ الْمُجْتَبَى!

«ای اهل عالم، علی را کشتند، پسر عموی پیغمبر، وصی مجتبی^۲، امام زمان را کشتند!»

بادهای مخالف می‌وزید، آسمان تاریک شد، درهای مسجد کوفه به هم می‌خورد، صدای

جبرائیل در میان آسمان و زمین بلند شد و به خانه امیرالمؤمنین رسید، حضرت زینب و ام‌کلثوم و

حسنین و سایر اولاد آن حضرت ندا بلند کردند: «وا أَبْتَاه! وا أَبْتَاه! وا عَلِيًّا! وا اميرالمؤمنينا!»^۳

شما هم یک دل و یک قلب، بعد از این حالات خوشی که پیدا کردید، با آنها هم صدا

بشوید! امیرالمؤمنین پدر شما است؛ پیغمبر فرمود: «أنا و عليُّ أبوا هذه الأمة!»^۴ همه ناله بکنید و در

عزاداری امیرالمؤمنین با آنها شریک بشوید و باهم صدا بزنید و همه بگویند: «وا محمدا! وا

اميرالمؤمنينا!»

۱۱ سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۵۹:

«از زمین، شما را آفریدیم و در زمین برمی‌گردانیم و برای مرتبه دیگر از زمین بیرون می‌آوریم!»

۲ لغت‌نامه دهخدا: «مجتبی: برگزیده.»

۳۳ برگرفته از: بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۹ و ۲۷۶ - ۲۸۶؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۱۰؛ العدد

التقویة، ص ۲۴۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۹.

۴ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۱.